- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱۰
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
۲۶
۱۱
۹۹
۳۲ صفحه؛ ۱۲صفحه+۴صفحه ورزشی
۱۶ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۳۲۳ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

رطوبت هوا ۵۰٪
↑۲۱° ↓۵°
صبح ۵°
ظهر ۱۱°
عصر ۱۴°
شب ۹°

- اذان ظهر ۱۱:۴۵
- غروب آفتاب ۱۷:۱۱
- اذان مغرب ۱۷:۳۰
- نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳
- اذان صبح فردا ۰۴:۴۵
- طلوع آفتاب فردا ۶:۱۸

حدیث روز

روزی اندک را کم شمار ید که از روزی بسیار محروم می مانید.

امام رضا(ع)

یادداشت‌های یکشنبه

مثل گنجشکی روی درخت توت

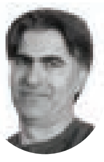

عباسعلی سپاهی‌یونسی
شاعر و روزنامه‌نگار

از شهر کنده ایم تا دو روزی در طبیعت باشیم. تازه رسیده ایم بالای کوه خواجه در جغتای و سرشارم از حال‌واحوالی خوش که صدای تلفن همراهم، خبر از رسیدن پیامی می دهد. پیام را خواهرم فرستاده است به‌ضمیمه جواب آزمایشی: «بابا حالش خوب نیست و...» یک دفعه شادی چون پرنده‌ای که سنگی به طرفش پرت شده است، می پرد و می رود و من می‌مانم و سنگ‌ها و فکر پدر.

زنگ می‌زنم به پدرم که حالا هشتادوپنج سالگی اش را زندگی می کند، آن هم با درد بیماری های مختلف و با هم حرف می زنیم. گویا از یکی دو روز قبل، حالش بهتر شده است. تماس که تمام می‌شود، من می‌مانم و هجوم دوباره فکرها.

فکر می کنم چگونه می‌توانم کمکش کنم، آن‌هم در این روزهای کرونایی. حالا من در کوه هستم و در کوه نیستم؛ هرچند سعی می کنم برنامه دو دوست همراهم را خراب نکنم که آن‌ها هم بعد از مدت‌ها توانسته‌اند از شهر بیرون بزنند. چند دقیقه بعد، آزمایش‌ها را می‌فرستم برای دوست پزشکم و یکی از همراهان هم برای خانمش. فردا صبح دوباره زنگ می‌زنم تا حال پدر را بپرسم که می‌شنوم او را به بیمارستان رسانده‌اند.

ناگهان اتفاقات این یک سال اخیر از ذهنم می گذرد؛ از دیدن های اندک پدرم که از ترس کرونا، بدون بوسیدنی و حتی دست دادن بود تا بستری شدنش همین چند ماه قبل در بیمارستان و در اوج روزهای کرونایی که با ترس رفتم تا کنار تختش. آنجا هم فقط چند کلمه‌ای توانستم با او حرف بزنم؛ با مردی که همه عمر زحمت کشیده است و حالا بیماری های مختلف، دست از سرش برنمی‌دارند.

مستاصل می مانم و این مستاصل ماندن را بارها در زندگی تجربه کرده‌ام، وقتی شرایط به گونه‌ای پیش رفته است که نتوانسته‌ام کاری بکنم. مردد می مانم بین آوردن پدرم به بیمارستانی بهتر در مشهد یا ماندن او در بیمارستانی در شهرستان؛ مردد بین وضعیت بدتر کرونا در شهر بزرگی مانند مشهد و کمبود امکانات و پزشک فوق تخصص در شهرستان و...

همیشه در اتفاقاتی از این دست، بیش از هرچیز به آدمی فکر می کنم، به رنج هایی که باید بکشد، به چیستی زندگی، به سهم هرکدام از ما آدم ها از دردها و رنج ها، به شادی ها که انگار پرنده‌های کوچکی هستند، تو فکر کن گنجشک هایی کوچک و غم ها، عقاب‌های بسیار بزرگ طلایی که حتی در لحظاتی که گنجشک ها فکر می کنند حالشان خوب است و از بودن لذت می برند، بر آن‌ها فرود می‌آیند و در کسری از ثانیه همه‌چیز تمام می‌شود.

با این همه من عاشق زندگی‌ام؛ عاشق اینکه از همین اندک شادی ها و لبخندها، خودم را بی‌بهره نکنم. دلم می‌خواهد همان گنجشکی باشم که می‌داند روزی عقابی طلایی، او را به چنگ خواهد گرفت اما باز هم روی شاخه درخت توت می‌نشیند و ذوقش گل می کند. همان گنجشکی که جیک جیکش، حال دیگران را خوب می کند. این را در شعری گفته‌ام: «غم کم ندارم....» و در همان شعر گفته‌ام: «با این همه اما، اندازه یک زندگی کردن بهانه جور کردم.»

کیوسک

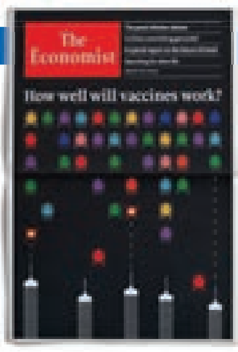

اکونومیست

«واکسن‌ها چقدر خوب کار می‌کنند؟» تیتر نخست اکونومیست نشان می‌دهد که این هفته‌نامه به آینده جهان خوش بین نیست و به همین دلیل هم صفحه اول خود را به این گزاره اختصاص داده است که ممکن است واکسن‌ها به‌درستی کار نکنند و دولت‌ها باید بومی شدن کووید۱۹ را بپذیرند.

تجارت فردا

این هفته‌نامه با انتخاب تیتر نخست «زندان زنان» به این موضوع پرداخته است که زنان چقدر از کرونا آسیب دیده‌اند. از نگاه این هفته‌نامه اقتصادی، زیان دیدگان اصلی کووید۱۹، زنان هستند. تجارت فردا در این مطلب نوشته است که در ۹ ماه گذشته ۱/۵ میلیون نفر از بازار کار ایران خارج شده‌اند که بیش از ۶۰ درصد آنان زن بوده‌اند. علاوه‌بر این، کار خانگی بدون بیمه و حقوق، تصاعدی افزایش یافته و مسئولیت نگهداری از فرزندان و نظارت بر آموزش آنان، مادران را با چالش های بی شماری مواجه کرده است. همچنین در این گزارش به این موضوع اشاره شده است که جهان، نگران از دست رفتن دستاوردهای چند دهه مبارزه برای از بین بردن نابرابری جنسیتی است و تجارت فردا این پرسش را مطرح کرده است که ما چرا نگران نباشیم؟

لوفیگارو

پس از رویارویی جهان با کرونا، دنیای جدیدی به روی خریدهای اینترنتی باز شد. برخی شرکت‌ها مانند «آمازون»، سودهای کلانی از این محل بردند. در این راستا نشریه کهنسال فرانسوی نیز در مطلبی با تیتر «چگونه تحویل (کالا) درب منزل، زندگی ما را تغییر می‌دهد» این موضوع را بررسی کرده و نوشته است: «با بحران سلامت (کرونا)، این روش جدید مصرف به پدیده‌ای واقعی تبدیل شده است که فرانسوی‌ها به صورت گسترده آن را پذیرفته‌اند.»

دیلی تلگراف

پایان ناپیدای همه گیری کرونا علاوه بر مشکلات فراوان برای مشاغل، مصائب زیادی برای مردم داشته است. در این شرایط روزنامه «دیلی تلگراف» در تیتر نخست خود به نقل از وزیر بهداشت انگلیس نوشته است: «ما زندگی عادی با کووید را مانند آنفلوانزا تا پایان سال خواهیم داشت.»

جنگ برای بقا؛ جایی میان واقعیت و خیال

معرفی سریال «آلیس در سرزمین مرزی»

عاطفه همایونی / مترجم

ترجمان

در دنیای بی دغدغه پیش از همه گیری کرونا، «اتاق‌های فرار» (Escape rooms) یکی از بازی‌های سرگرم کننده گروهی پرطرفدار بودند؛ جایی که افراد در اتاقی حبس می‌شدند و فقط با حل یک معما یا تکمیل پاره‌ای کارهای چالش‌برانگیز می‌توانستند از آن اتاق فرار کنند.

سریال ژاپنی «آلیس در سرزمین مرزی»، ساخته شبکه «نتفلیکس»، مفهوم بازی «اتاق فرار» را به مرحله جدیدی می‌رساند؛ افرادی در توکیو- که به نام «سرزمین مرزی» شناخته می‌شود- گرفتار شده‌اند و برای زنده‌ماندن باید در بازی‌هایی مرگ‌بار رقابت کنند که هیچ تضمینی وجود ندارد از آن‌ها جان سالم به‌در ببرند.

این سریال، اقتباسی از مانگایی -کمیک استریپ/ داستان مصور ژاپنی- به همین نام، اثر «هارو آسو»ست. جدا از ارجاعات واضح به داستان مشهور «آلیس در سرزمین عجایب» که از همان عنوان اثر آغاز می‌شود، ردپای رمان‌های «بازیکن شماره یک آماده»، «سالار مگس‌ها» و حتی فیلم علمی تخیلی «مکعب» محصول ۱۹۹۷، به‌وضوح در این سریال مشاهده‌شدنی است، بااین‌حال «هارو آسو» با استفاده از این آثار، ایده‌ای بسیار نوآورانه را ارائه می‌دهد. این اقتباس تلویزیونی را «شینسکه ساتو» کارگردانی کرده است که سال پیش نیز فیلم «قلمرو» را به‌نویسندگی «هارو آسو» و «یاسکه کورامیتسو» ساخته بود.

داستان از این قرار است: «آریسو» -که در انگلیسی می‌تواند آلیس ترجمه شود- یک جوان بیکار و شیفته بازی‌های ویدئویی است که پس از دعوا با پدر و برادرش، تصمیم می‌گیرد خانه را برای همیشه ترک کند. درپی این اتفاق «آریسو» با دوستانش، «کاروبه» -که به‌تازگی از کار اخراج شده است- و «چوتا» -یک کارمند آرام و بی حاشیه- کنار هم جمع می‌شوند تا بار زندگی ناامیدکننده و کسل‌کننده‌شان را باهم به دوش بکشند. شیطنت‌های ناخواسته آن‌ها در خیابان، توجه پلیس را جلب می کند و آن سه برای فرار از دست پلیس به دستشویی عمومی ایستگاه مترو پناه می‌برند. پس از یک قطعی مرموز برق، آن‌ها خود را در توکیویی ترسناک و خالی از سکنه می‌یابند. انگار تمام جمعیت این شهر به‌یک‌باره محو شده‌اند. اما این تمام ماجرا نیست.

با فرارسیدن شب، چراغ‌های نئونی پرنور در بخشی از شهر، آن‌ها را به‌جایی که «محل مسابقه» نامیده شده است، هدایت می کنند. به‌محض ورودشان به محل مسابقه، گوشی‌های هوشمندی، دستورالعمل بازی را دراختیارشان می‌گذارد و آن‌ها حتی قبل از اینکه بدانند اوضاع از چه قرار است، وارد مرحله اول بازی شده‌اند؛ اتاق‌هایی که راه ورودی آن‌ها قفل شده است و آن‌ها باید بین دو در باقی‌مانده، گزینه صحیح را برای خروج انتخاب کنند. انتخاب اشتباه، برابر با مرگ است. آن‌ها پیش از اینکه بتوانند پیروزی در یک مرحله را جشن بگیرند، به مرحله‌ای جدید از بازی وارد می‌شوند که پیچیده‌تر و اضطراب‌آورتر است.

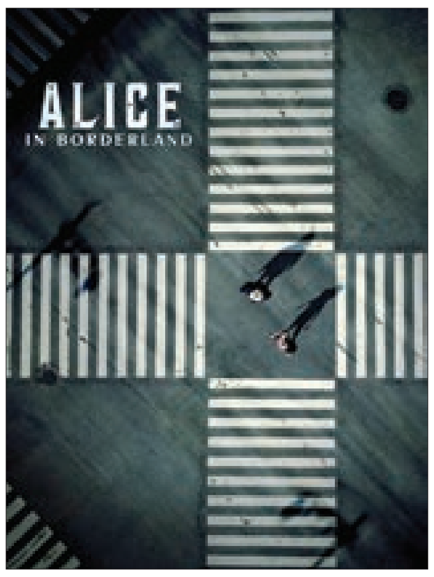

بازی‌ها هرشب بعد از غروب آفتاب برگزار می‌شود. پس از هربازی، یک کارت به برندگان تعلق می گیرد که متناسب با شماره روی آن، بازیکنان می‌توانند چند روز از شرکت در بازی‌ها خلاص شوند. اما پس از اتمام مهلت، آن‌ها بالاجبار باید در بازی‌ها شرکت کنند، زیرا در غیر این‌صورت به‌طرز مرموزی جان خود را از دست می‌دهند، پس همه شرکت کنندگان انگیزه فراوانی برای برد دارند.

بیشترین تنش دراماتیک سریال «آلیس در سرزمین مرزی» از ابتکارات سادیستی (لذت‌بردن از درد کشیدن و رنج دیگران) بازی‌ها نشئت می گیرد. یکی دیگر از قوت‌های سریال، شخصیت‌هایی با داستان‌ها و پس‌زمینه‌های مختلف است که احتمال مرگ هرکدامشان، مخاطب را درگیر خود می کند.

روند پیش‌روی داستان، بی‌وقفه و پر از پیچ‌وتاب‌های غیرمنتظره و صحنه‌های غافلگیرکننده است. در این بین اما هرازگاهی شاهد لحظات آرامی هستیم که به‌خوبی زمان‌بندی شده‌اند تا به بیننده اجازه بدهند نفسی تازه کند و بعد، دوباره شرایط به‌سرعت وارد مراحل پرتنش می‌شود. به‌لطف نویسندگی حرفه‌ای، این شرایط تا قسمت آخر که در آن چندین رشته داستانی به پایان می‌رسد و بیننده را برای فصل دوم آماده می کند، ادامه دارد. بازیکنان باقی‌مانده در انتهای فصل اول، به مرحله بعد بازی صعود کرده‌اند، اما ما هنوز هیچ پیش‌زمینه‌ای درباره هویت بازیگردانان این بازی مرگ‌بار نداریم.

منبع: آرس تکنیکا

بریده خوان

راه فراری نداریم

می‌تونی این‌طوری فرض کنی که اگه به من و دراصل به ارباب اعتماد نکنی، یکی از ما دو نفر، می‌ریم به کوهسار و در عرض مدت کوتاهی تموم خونه‌بپاها رو می کشیم. دلیل مرگ اون‌ها رو من نمی‌دونم. چون تو بودی که اون‌ها رو به مرگ محکوم کردی و من فقط یه وسیله بودم تا حکم رو اجرا کنم. وقتی همه‌خونه‌بپاها رو کشتی، اون‌وقت می‌ری سراغ کسانی که فقط یه سلام‌وعلیک خشک‌وخالی با تو داشتن. چون هیچ کس‌وکار یا فامیلی چیزی نداری، اون بیچاره‌ها باید تاوانش رو بدن. می‌بینی چه فرض جالبیه؟ چون دیر یا زود مجبور می‌شی برگردی و سر قلاب بشینی. چون نمی‌تونی تا آخر عمر به‌خاطر کشتاری که به‌راه انداختی، خودت رو ببخشی. اگه فکر می کنی می‌تونی این درد رو تحمل کنی، این راه، این هم تو. این زجر احتمالی در مقابل خواسته کوچک من، واقعا چیزی نیست. چون تنها کاری که می‌خوام برام بکنی، اینه که هیچ کاری نکنی، هیچ حرفی نزنی و برای چند هفته، همون آدم قبلی باشی و زندگی عادی خودت رو بکنی. این واقعا درخواست زیادی نیست، پس چرا باید این همه آدم به‌خاطرش کشته بشن و تو بخوای رو به فرض‌های دیگه بیاری؟ مثلا قبول کنی با منی، ولی تو اولین فرصت بزنی به چاک جاده و بری تا دست تو به ما نرسه. چون هرکاری کنی، دست ما به تو می‌رسه و کسی هست که جای تو تاوان بده، پس با فرارت، دست تو فقط از ما کوتاه می‌شه. بیا این‌طوری فرض کنیم که وقتی من، تو رو انتخاب کردم، یعنی ارباب هم تو رو با چشم من دیده و به وسیله‌من، تو رو انتخاب کرده، پس معامله تموم شده و هیچ کدوممون دیگه راه فراری نداریم. اون اوایل من هم مثل الان تو فکر می کردم می‌تونم از دست ارباب فرار کنم و همین کار رو هم کردم و این فکر احمقانه‌من باعث شد کلی آدم جونشون رو از دست بدن. مجبور شدم دوباره بشینم سر قلابش. چون آدم از دست خودش نمی‌تونه فرار کنه. من الان اینجا هستم. چون ارباب قبل از اون که به دنیا بیاد، به وسیله‌غریزه و نیازش به تو و بقیه‌اون مقتول‌ها رسیده و من مدت‌ها به وسیله‌او گشتم تا تو رو پیدا کردم. من به وسیله‌او به تو رسیدم، پس او یا آدم‌هاش هم دیر یا زود تو رو پیدا می کنن. اگه می‌بینی خودم رو تا حالا نکشتم یا میدون رو خالی نکردم، دلیلش فقط این بوده که ارباب به‌خاطر دور شدن من، آدم‌های بیشتری رو نکشه. زنده‌ام تا بتونم انتقام مرگ تموم کشته‌شده‌ها رو ازش بگیرم. تنها کسی که می‌تونه این کار رو بکنه، منم. درسته که تونستم یه قدم از ارباب جلو بزنم، اما دراصل یه قدم از خودم جلو زدم. اگه شانس بیارم و این‌بار هم ارباب تخیلش رو به کار بندازه، شکستش حتمیه. چون اون قدر که غرایز و تخیلات و مسیرهای فرضی ذهن او رو می‌شناسم، دیگه تکه‌های خودم رو نمی‌شناسم. هرچی بیشتر او رو می‌شناسم، بیشتر خودم رو گم می کنم. دیگه حتی نمی‌دونم کجا خودمم و کجا اونم. کجا شروع می‌شم و کجا تموم می‌شم...

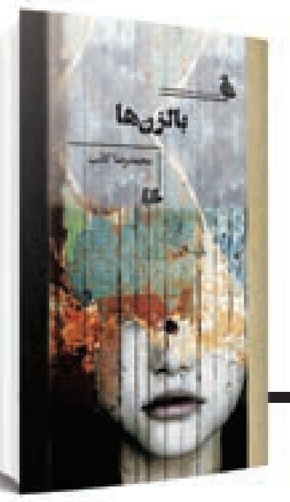

بالزن
نوشته محمدرضا کاتب
نشر هیلا
قیمت: ۱۵ هزار تومان

کارتون شهر

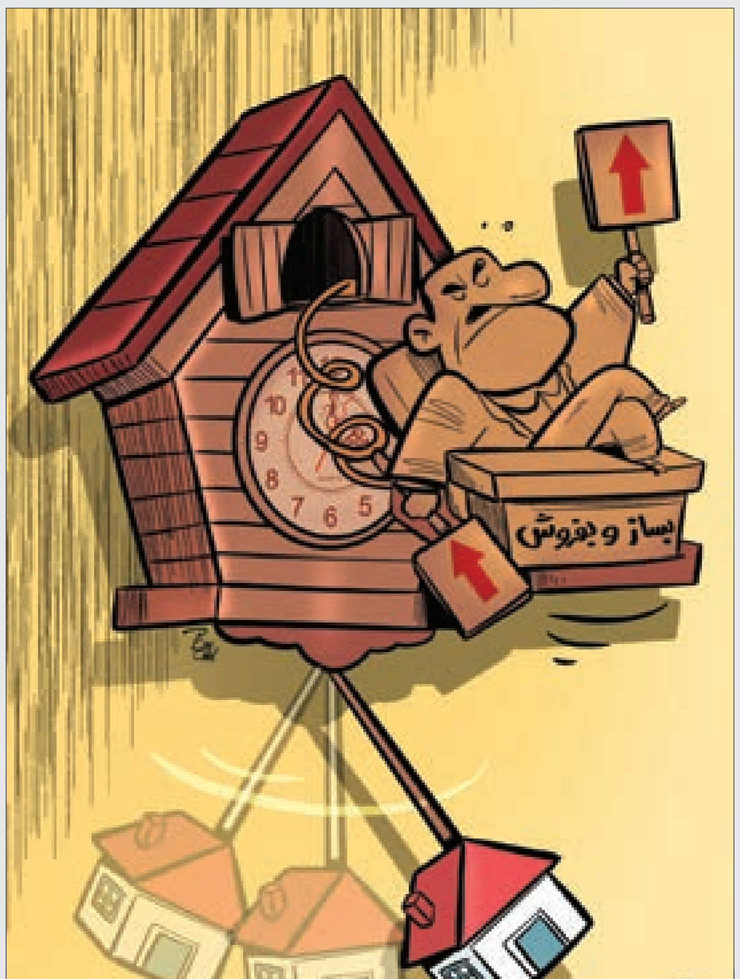

علیرضا پاکدل

رئیس اتحادیه مشاوران املاک:
قیمت مسکن کاهشی بود اما نگذاشتند!

نگاه هشتم

خدایا! از همه بلا را بگردان

غلامرضا بنی اسدی

غبار گرفته است جانمان در این روزگار. نفس‌ها هم بی‌طراوت شده است در ازدحام غبارهای دنیایی. از کوچه سیاست یک طوفان برمی‌خیزد و از کوچه اقتصاد، طوفانی دیگر. در میدان جامعه هم شاهد تلاقی غبارهای گوناگونیم که جان را در خود می گیرند. در شرایطی چنین به چشمه‌ای، کاریزی، نهری، رودخانه‌ای، دریایی نیاز داریم که هم رفع عطش کنیم و هم جان سبک کنیم در آن. آخر ما را خداوند سبک‌بار آفریده است تا سبک‌بال باشیم اما دنیا و قصه‌های تلخ و شیرینش، هر روز باری بر بارمان می‌افزاید و مدام به ثقل افزون‌تر بار دچار می‌شویم. اینجاست که نیازمان به آب، از چشمه تا دریا، حیاتی می‌شود و باز اینجاست که خدا با ماه خویش، ما را به فرصت سبک‌بالی میهمان می کند. این صدای عشق است که «این الرجبیون» می‌خواند و باورمندان به سلوک الهی را صلا می‌دهد. هوشیارتر شویم و بیدارتر تا فرصت خودسازی رجب را قدر بدانیم. با تمسک به مناسک تعریف‌شده در رجب، به ساحت معارف ناب بندگی برسیم و تقدیر خویش را با کلمات زیبایی بنویسیم که معصومین(ع) در این ماه تعلیم‌مان فرموده‌اند. کتاب‌های ادعیه و روایات پرشماری در این‌باره چون چراغ روشن است و راه را نشان می‌دهد، بی‌آنکه تاریکی بتواند آن را به بیراهه‌های پر از چاه و چاله گره زند. یادمان باشد در فصل دعا، برای همه مسئلت خیر کنیم. وقتی می‌خواهیم خدا شر را از ما بگرداند، ضمیر جمع بخوانیم این دعا را تا شر نه‌فقط از خانه ما که از سرزمین ما که از زمین ما که از عوالم، برود و هم دین، همه برای خدا باشد و هم زمین، سرای به‌عبودیت‌شکوفاشده بندگان خدا. قدر نهیم رجب را تا قدر ببینیم و برکت پیدا کنیم در فرصت تازه‌ای که خدا برایمان مقرر و مقدر فرموده است.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

- لشگر ✗
- لشکر ✓

زنده یاد نجفی در «غلط ننویسیم» می‌نویسد: «بنابر قاعده آوایی زبان فارسی، در واژه‌های بسیط، پس از «ش» ساکن، تمایز میان «ک» و «گ» به اصطلاح زبان‌شناسی خنثی می‌شود در زبان محاوره، در این موضع فقط صدای «گ» شنیده می‌شود، اما در فارسی فصیح آن را «ک» تلفظ می‌کنند.» بنابراین، این واژه‌ها با «ک» درست است.

#زین_قند_پارسی

مجله عصر شهرآرا هجده شصت
برای خواندن مجله عصر شهرآرا کد را اسکن کنید